

# شرایطی که امروز در برابر "حزب توده ایران" قرار دارد، کدام است؟!

پراکندگی سازمانی در خارج از کشور، اصرار گردانندگان "ارگان مرکزی حزب" به ندیدن واقعیت‌ها، حضور یک سلسله اعضای حزب در داخل کشور که می‌توانند و لازم است در تحولات جامعه، به عنوان یک توده ای و یک ایرانی نقش داشته باشند، امکان‌های معینی که برای گسترش فضای آزاد تر فراهم آمده، تجربیاتی که مردم طی ۲۰ ساله گذشته بدست آورده‌اند، خواست ما برای جلوگیری از جنگ و خونریزی و دفاع از رای و خواست مردم به هر شکل.

رفقای گرامی!

در شماره ۷۲ "راه توده" نامه ای از رفقای ساکن امریکا درج شده بود، که در آن ضمن بیان دشواری‌های آنها، به اهمیت اصل "مرکزیت دمکراتیک" نیز اشاره شده و خواسته شده بود تا در این مورد مقالات بیشتری منتشر شود. من، ضمن داشتن نظر مشترک با این رفقا، در مورد وضعیت کنونی نشریه "نامه مردم" و لطامات جدی که از این طریق به حزب ما وارد آمده و می‌آید، بر این اعتقاد هستم که نه تنها باید در مورد اصل مرکزیت دمکراتیک، بلکه بیش از آن، باید در باره مفهوم حزب و شیوه عمل سازمانی آن بیشتر سخن گفته شود، که این مسئله نیز یکی از گره‌های کنونی جنبش ماست. ضمن اینکه نمی‌توان فراموش کرد، همانطور که تجربیات نشان داده است، شیوه عمل سازمانی یک حزب به تازید و تکدیب این یا آن اصل چندان وابسته نیست، بلکه مسئله تفسیر مشخصی است که یک حزب از آن، نه در حرف و بروی کاغذ، بلکه در عمل و در مبارزه روز به عمل می‌آورد. ضمن اینکه اگر بپذیریم سازمان هر حزب و قواعد آن در پیوند مستقیم با شرایطی قرار دارد، که در آن فعالیت می‌کند و هدف یا اهدافی است که در برابر خود می‌گذارد، مسئله ای که امروز، بطور مشخص در برابر اعضای حزب توده ایران مطرح است، آن است که چگونه می‌توان بهترین شیوه سازمانی را برگزید، که پاسخگوی نیازها، واقعیت‌ها، شرایط و اهداف مشخص حزب، جنبش و دوران ما باشد.

از جمله ویژگی‌هایی که می‌توان برای شرایط کنونی بر شمرد، عبارتست از:

- \* پراکندگی سازمانی و فردی در خارج از کشور، اصرار گردانندگان "ارگان مرکزی حزب" به ندیدن واقعیت‌ها، نشیندن توصیه‌ها، بی‌اعتقادی به مشورت با اعضای حزب، شایعه‌پراکنی، انفعال سیاسی ناشی از این مجموعه و غیره.
- \* وجود یک سلسله اعضای حزب در داخل کشور که می‌توانند و لازم است در تحولات جامعه به عنوان یک توده ای و یک ایرانی مشارکت داشته باشند،
- \* نحوه استفاده از امکان‌های معینی که برای گسترش فضای آزادتر فراهم آمده است و تجربیاتی که مردم و نیروهای سیاسی، اعم از مذهبی و یا غیر مذهبی طی بیست ساله پس از انقلاب بدست آورده‌اند،
- \* خواست ما برای مبارزه علیه ارتجاعی‌ترین نیروها در جمهوری اسلامی، به قصد منزوی کردن آنها و کشودن راه برای گسترش فضای سیاسی،
- \* خواست ما برای جلوگیری از جنگ و خونریزی داخلی و حمایت از تحول مسالمت آمیز، که به نفع مردم آینده میهن ماست، در عین آمادگی برای دفاع از رای و خواست مردم به هر شکل،
- \* تجربیات و موفقیت‌ها و شکست‌های جنبش انقلابی در جهان و بویژه از هم پاشی اتحاد شوروی از یکسو، و بین بست سرمایه داری و گسترش مبارزات در سالیان اخیر از سوی دیگر،
- \* ضرورت طرح نظرات و دیدگاه‌های حزب، در باره سمت‌گیریهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در جامعه، بی‌پاسخ نگذاشتن حملات تبلیغاتی علیه حزب و دفاع از سوسیالیسم در برابر دیدگاه‌های سوسیال دمکراسی،

...

همه اینها بخشی از واقعیتی است که ما در آن فعالیت می‌کنیم و به آن فکر می‌کنیم. در این شرایط، مسئله ظاهری بیش از آنکه تازید یا عدم تازید اصل "مرکزیت دمکراتیک" باشد، آن است که باید کدام شیوه سازمانی و قواعد فعالیت را برگزید و یا حتی، در صورت لزوم ابداع کرد، که بتواند:

- \* از یکسو امکان بیشترین انسجام و هماهنگی و فعالیت در خارج از کشور را فراهم آورد،
  - \* و از سوی دیگر، دست هر چه بازتری را برای اعضاء و هواداران حزب در داخل کشور، بمنظور مشارکت هر چه بیشتر در تحولات و ایفای نقش توده ای و افزایش وزن و اعتبار مجموعه حزب توده ایران بوجود آورد.
- در خاتمه، برای آنکه به سهم خود، خواست رفقای ساکن امریکا را پاسخ گفته باشم، ترجمه زیر را که در باره شیوه سازمانی حزب و "مرکزیت دمکراتیک" و... است، برایتان ارسال می‌دانم. در این مطلب ارتباط میان شرایط یک کشور و یک حزب و اصول حاکم بر فعالیت آن، از خلال یک تجربه تاریخی مشخص بیان گردیده و تحولات تاریخی مرکزیت دمکراتیک مورد توجه قرار گرفته است. نویسنده مقاله "ژاک شامبر"، عضو رهبری حزب کمونیست فرانسه است که قبلا از وی مقالاتی در "راه توده" به چاپ رسیده است.

م. خیرخواه

# وظائف "دوران" و اشکال سازمانی حزب

ها نیز خود جنبه سازنده پیدا می‌کردند، چرا که تجربه نشان می‌دهد هیچ چیز بدتر از آن نبوده است که از مبارزه دست کشیده شود. در این مورد کافی است به درس‌هایی توجه شود که مارکس و انگلس، گاه با اصلاح دیده‌گاههای خود، از شکست انقلاب‌های ۱۸۴۸ یا کمون پاریس، در کتابهای مبارزه طبقاتی در فرانسه، انقلاب و ضد انقلاب در آلمان، جنگ داخلی در فرانسه و غیره گرفتند. در جریان بحث و در کوران تجربیات، همواره چندین مسئله در ارتباط با یکدیگر مطرح بوده است: مفهوم حزب، اشکال سازمانی که قادر باشد استقلال قضاوت و فعالیت آن را تضمین کند، نقش و سهم اعضا و رهبران، بسته به اهداف و شرایط مبارزه و بسته به حاکم بودن این یا آن ایده در باره تحول اجتماعی، به این مسائل پاسخ‌هایی متفاوت داده شده است.

این بحث‌ها هر چند که همواره ریشه در واقعیت‌های ملی هر کشور داشته، اما با پیدایش سازمان‌های انقلابی در یک سلسله از کشورهای عمده سرمایه داری، به پیدایش جریان‌هایی بین‌المللی منجر گردیده، که تاسیس انترناسیونال اول و سپس دوم، مرحله‌هایی در این روند بوده است. روندی که طی آن، برخی از مفاهیم در برخورد با واقعیت اعتبار خود را از دست دادند و مفاهیمی دیگر، خود را دربردارنده آینده نشان دادند و غنی‌تر گردیدند.

## تشکیل احزاب کمونیست

احزاب کارگری انقلابی توده‌ای، که پس از کمون پاریس تشکیل شدند، در آستانه سده بیستم به نیروی تبدیل شدند که محافل حاکمه ناچار بودند آنها را به حساب آورند. این احزاب در اکثریت خود، در مفهومی دکماتیک از مارکسیسم باقی مانده بودند، آن هم در شرایطی که همه چیز از ضرورت ادامه دادن جنبش اقتصادی و انقلابی مارکس برای روشن ساختن مسائل نوین مبارزه حکایت می‌کرد. اما این دوران، تنها دوران گسترش جنبش کارگری نبود، بلکه هم چنین دوران امپریالیسم، سرمایه داری انحصاری با تمرکز، رقابت‌های آن برای تقسیم بازارها و جهان، سیاست تسلیحاتی و رواج ایدئولوژی شوونیستی نیز بود. این تحولات منجر به گسترش بحث‌هایی در میان مارکسیست‌های "ارتدکس" و "رویزیونیست" گردید. اما این بحث‌ها، علیرغم اهمیت آن، به نادیده گرفتن جنبه نوین مسائل دوران و در میان آنها جنگی که در پیش بود و تکرار مدام تنش‌ها و بحران‌های بین‌المللی جلوگیری از آن را دشوار می‌کرد، انجامید. در روسیه، لنین بدین مسائل توجه داشت و در مفاهیم "ارتدکسی" باقی نماند. در فرانسه "ژان ژورس" کوشید تا این شرایط نوین را در نظر گیرد و پاسخ‌هایی برای آن ارائه دهد.

**\* پیشرفت جنبش انقلابی هرگز بر روی یک خط صاف حرکت نکرده و بحث بر سر اشکال سازمانی جنبش سیاسی طبقه کارگر به اندازه خود این جنبش قدمت دارد.**

با همه این‌ها، زمانی که جنگ درگرفت، تقریباً همه احزاب سوسیال دمکرات و سوسیالیست، در هر کشوری، به شکلی به توجیه و اجرای سیاست جنگ پرداختند. چنین بود، از جمله وضع حزب سوسیالیست و همراه با آن، اکثریت رهبران سندیکالیست فرانسه. تاسیسی احزاب کمونیست بر این زمینه تاریخی ریشه داشت. مبارزان و پایه‌گذاران این احزاب، با توجه به تجربه سرمایه داری و جنگ، در واقع ناتوانی رهبران سوسیال دمکرات را محکوم می‌کردند. هدف و خواست اصلی آن بود که از تکرار چنین شکست‌ها و ورشکستگی‌هایی در آینده جلوگیری شود، خواسته‌نی که لنین با تاسیس انترناسیونال نوین، انترناسیونال سوم، بدان پاسخ داد.

مفهوم حزب انقلابی، نقش آن و قواعد سازمانی آن، نه به خودی خود و نه به گونه‌ای تجربی مطرح است. مفهوم و درک ما از سازمان حزب، پیوند تنگاتنگ با سیاست و استراتژی ما دارد و خود یکی از ابعاد مهم آن است. تجربیات تاریخی نه تنها ضرورت حزب انقلابی را نشان می‌دهند، بلکه حکایت از آن دارند که وجود چنین حزبی و فعالیت آن به هیچ عنوان جنبه خود بخودی ندارد، بلکه در پیوند با جنبشی است، که طی آن طبقه کارگر - نیروی عمده اعتراض به نظم سرمایه داری حاکم و حامل چشم انداز جامعه متفاوت و برتر می‌شود. وجود حزب و فعالیت آن همواره نشان دهنده یک تلاش و مبارزه است.

## تجربه تاریخ

بورژوازی هیچگاه از تلاش علیه شکل‌گیری سازمان "سیاسی" مستقل طبقه کارگر لحظه‌ای غفلت نکرده و در این تلاش بر تاثیرات و رسوبات طولانی گذشته جوامع طبقاتی تکیه کرده است. روشن‌بین‌ترین سخنگویان آن، ولو اینکه تاریک‌ترین جنبه‌های استثمار را مورد انتقاد قرار داده باشند، این پیشداوری را حفظ کرده‌اند، که طبقه کارگر، طبقه‌ای است محروم و استثمار شده و درست به همین دلیل ناتوان از استقلال است. آنها هرگز این اندیشه که طبقه کارگر و زحمتکشان می‌توانند به نیروی پیشنهاد و به نیروی هدایت کنند جامعه تبدیل شوند را نپذیرفتند. و این اصلی است، که هر روز به شکلی بازآفرینی می‌شود و اندیشه انقلابی ناچار است بطور دائمی با آن به مبارزه برخیزد. همین کلیشه‌ها بود که بر برخی جریان‌های جنبش کارگری اثر گذاشت، بنحوی که هدف خود را تنها به خواسته‌های مطالباتی محدود نمودند.

این ضرورت که طبقه کارگر استقلال خود را بدست آورد، یعنی اهداف طبقاتی خاص خود را تعیین کرده و در نتیجه، در عرصه سیاسی سازمان یابد، یکی از جنبه‌های تعیین‌کننده شکل گرفتن آن، بعنوان یک "طبقه" بوده است. مبارزات سال ۱۸۴۸ در اروپا و جنبش "چارتیست‌ها" در انگلستان این واقعیت را به اندازه کافی نشان دادند، که بدون وجود سازمان سیاسی مستقل طبقه کارگر، این طبقه وابسته به دیگر نیروهای سیاسی باقی خواهد ماند و یا به انزوا و شکست دچار خواهد گردید.

**\* حزب طبقه کارگر وقتی نقش پیشرو را دارد، که بتواند مسئله عمده و اصلی یک دوران تاریخی معین را بدرستی تشخیص دهد.**

تجربه کشورهای "سوسیالیست" اروپا نیز نشان می‌دهد، که نقش پیشرو چنین حزبی، با ادعا بوجود نمی‌آید، بلکه به ظرفیت ابتکار و نوآوری آن و قبل از هر چیز به توان یک حزب برای آنکه بتواند مسئله عمده و اصلی یک دوران تاریخی معین را بدرستی تشخیص دهد، بستگی دارد. هیچ چیز از قبل داده نشده است و هیچ دستاوردی تا ابد حفظ نخواهد شد.

در طول تاریخ، پیشرفت جنبش انقلابی هرگز بر روی یک خط صاف حرکت نکرده است، چنانکه بحث بر سر اشکال سازمانی جنبش سیاسی طبقه کارگر به اندازه خود این جنبش قدمت دارد، بحثی که همراه با تحولات جامعه، شکل و محتوای مبارزه طبقات مدام از نو تجدید گردیده است. این بحث‌ها در طول تاریخ به ایجاد شبکه‌ای از "گروه‌ها" و "مخفل‌ها" انجامید که بتدریج به سازمان‌هایی در سطح "ملی" تبدیل شدند، که غالباً بصورت دو جریان عمده "سوسیالیستی" و "کمونیستی" در مفهومی که مانیفست حزب کمونیست در آستانه انقلاب ۱۸۴۸ توصیف می‌کند، درآمدند.

همراه با تجربیات بدست آمده، اختلاف‌ها نیز گسترش پیدا می‌کرد. این تجربیات، باری از کامیابی‌ها و ناکامی‌ها را بر دوش می‌کشند. اما شکست

کارگران نسبت به رهبران دیگر احزاب یا رهبران احزاب کارگری، ولی از دیگر اقشار اجتماعی، در موضع پائین تری قرار داشته باشند.

## \* باید آشکارا، هرگونه سیاست اخراج یا انزوای افراد، بخاطر داشتن دیدگاه‌های متفاوت را برای همیشه محکوم، متوقف و ممنوع کرد تا بتوان از همه نیروی انسانی استفاده کرد.

ترغیب و پرورش نه فقط رهبران، بلکه کادرهای دانشی دارای خاستگاه کارگری، یکی از ضرورت‌ها و دستاوردهایی است که در دوران مبارزه و تجربیات ناشی از آن بدست آمده است. در فرانسه، برخلاف حزب سابق یا فعلی سوسیالیست، حزب کمونیست حاضر به دادن امتیاز در این مورد نبوده و نیست. البته برخی‌ها می‌خواهند در این مسئله نوعی "کارگر زدگی" حزب کمونیست را مشاهده کنند. اما در سالهای دهه ۲۰ قرن حاضر، وزنه واقعیت‌ها و مفاهیمی که جهان را میان سلطه گران و استثمارشده‌ها، اندیشه و رزاق و اجرا کنندگان تقسیم می‌کرد، دشواری‌های زیادی را هم با خود همراه داشت. اشتباهات و زیاده روی‌هایی در این عرصه صورت گرفت. اما اگر به اوضاع در تحول آن توجه کنیم، می‌بینیم که حزب کمونیست بیش از هر حزب دیگر به عقب راندن "کارگر زدگی" و همزاد آن "پوپولیسم" یاری رسانده است. به همان شکل که با مفاهیم نخبه گرایانه که طبقه کارگر را به یک طبقه استثمار شده، محروم، ولی محکوم به ایفای نقش اجرایی تقلیل می‌دهد، مبارزه کرده است.

### مرکزیت و دمکراسی

این مسائل نیز با تشکیل احزاب کمونیست بوجود نیامدند و دلیل آن نیز روشن است. این‌ها مسائلی هستند که با اساس مفهوم سازمان، اهداف آن، جایگاه و نقش اعضای آن در ارتباط هستند.

**دمکراسی** - این اندیشه که یک حزب باید به شکل دمکراتیک اداره شود، اندیشه‌ای خود بخودی نبوده است، بلکه از همان زمان پیدایش احزاب کارگری، این مسئله نیز مورد توجه قرار داشت. بویژه وقتی توجه کنیم که بخش آگاه طبقه کارگر نخستین نیروی اجتماعی بود که پس از شکست انقلاب‌های ۱۸۴۸ و سپس ۱۸۷۱ به یک حزب سیاسی در مفهوم امروزی کلمه مجهز گردید.

**مرکزیت** - این مسئله نیز اگر نخواهیم به دورترها، یعنی دورانی که جنبش کارگری به شکل گروه‌های پراکنده وجود داشت اشاره کنیم، به محض تشکیل سازمان‌های "ملی" بوجود آمد. در فرانسه هنگام تشکیل "حزب کارگر فرانسه"، دو شخصیت، یعنی "ژول گس" و "پل لافارگ" از اندیشه یک سازمان "متمرکز" در مفهوم متحد در سطح ملی، براساس برنامه‌ای بحث و تصمیم‌گیری شده توسط سازمان‌های پایه پشتیبانی می‌کردند. در مقابل "پ. بروس" از سازماندهی "فدرال" سازمان‌های پایه حمایت می‌نمود. وی حتی با اندیشه یک برنامه در سطح ملی که ژول گس راجع به آن با مارکس صحبت کرده بود، به مخالفت برخاست و طرح اساسنامه‌ای که در این مورد تهیه شده بود را "دیکتاتوری مارکسیست مذهب‌ها" نامید.

۳۰ سال بعد، در سال ۱۹۰۵ حزب سوسیالیست که از وحدت تشکلی‌های مختلف سوسیالیستی بوجود آمده بود، این موضوع را هم چنان در ابهام گذاشت. دیدگاه‌های بسیار متفاوت به نام حزب در پارلمان و در مطبوعات مطرح می‌شد. اوضاعی که در آستانه جنگ جهانی اول و پس از آن بوجود آمد، نشان داد که این "تنوع دیدگاهها" بدون آنکه کمترین تضمینی برای دمکراسی باشد، تنها به فلج اعضا و سردرگمی افکار عمومی می‌انجامد. این وضع تا اندازه‌ای ناتوانی حزب سوسیالیست را برای تقبل واقعی مسئولیت‌های خود در آن دوران توضیح می‌دهد.

در این شرایط بود که کمونیست‌ها مفهوم "مرکزیت دمکراتیک" به شکلی که لنین آن را تدوین کرده بود و در اساسنامه اترناسیونال سوم گنجانده شده بود را پذیرفتند.

### مرکزیت دمکراتیک

بنابراین، اتخاذ این قواعد سازمانی را نمی‌توان نه از تجربه و شرایط دوران و نه از آن مفهوم تحول انقلابی که این قواعد در پیوند با آنها قرار داشت،

با پایه گذاری احزاب کمونیست، سرانجام با دمکراسیم و ناتوانی بین الملل دوم قطع رابطه شد. و بدین طریق اراده این احزاب به گسست از سرمایه داری و تعهد آنها به برپائی حزبی که قادر به دفاع از منافع طبقه کارگر در هر شرایط و رساندن صدای مستقل آن به گوش‌ها باشد، نشان داده شد. حزبی که بتواند نیروی لازم برای آزادی واقعی انسانی را گرد آورد.

تاسیس احزاب کمونیست، بنابراین نه شروع از صفر بود و نه پایان. اهمیت آن در برقراری و مشخص ساختن خط مرزی است که تا به امروز هم بقوت خود باقی مانده است، ولو اینکه محتوای آن عمیقاً دگرگون شده باشد. این احزاب براساس مفهومی از تحول انقلابی پایه ریزی شدند، که انقلاب اکتبر در آن زمان نماد آن بود. مفهوم نویسی از حزب انقلابی و چگونگی فعالیت آن بوجود آمد، که توانست سنت‌های جنبش انقلابی را با اراده دیدگاه‌های نویسی غنی گرداند.

### مفاهیم نوین

باید دید، قبل از هر چیز، چه کسی می‌تواند عضو حزب باشد؟ این، که چه کسی می‌تواند عضو حزب باشد، امروز مسئله‌ای روشن و حل شده بنظر می‌آید. اما این اندیشه که پیوستن به حزب در تنوع انگیزه‌های آن، امری است که براساس اراده مبارزه‌به کاراترین شکل ممکن علیه نظم مخرب حاکم و مساعدت به ایجاد جامعه‌ای نوین قرار دارد، به خودی خود بوجود نیامده است. در ابتدا، در جنبش کارگری گرایش‌های قوی وجود داشت که عضویت را تنها به کارگران محدود کند. در فرانسه نخستین حزب کارگری ملهم از مارکسیسم "حزب کارگری فرانسه" که در حدود دهه ۹۰ قرن نوزدهم پایه گذاری گردید، بر همین اساس مبتنی بود.

ولی نقش اعضا چیست؟ این مسئله به ظاهر ابتدائی نیز موضوع بحث‌های طولانی بوده است، زیرا که همواره درک ما از نقش و فعالیت سیاسی حزب انقلابی، خود بطور مشخص از درون درک از مفهوم فعالیت و مبارزه اعضای آن مطرح شده است. احزاب سوسیال دمکرات سابق، اساساً به یک ماشین انتخاباتی تبدیل شده بودند، که در آن "تمایندگان" نقش تعیین کننده را ایفاء می‌کردند. شیوه سازمانی این احزاب، براساس سازمان‌های "بخش"، یعنی جمع شدن گاه به گاه اعضا، در جمع عمومی قرار داشت که با این نوع فعالیت متناسب بود. احزاب کمونیست، سازمان خود را بر روی "حوزه‌ها" (سلول) بنا کردند که اجازه داد مفهوم نویسی از فعالیت سیاسی در جوار خود کارگران بوجود آید. تشکیل حوزه‌های موسسات و کارخانجات نشان دهند اراده به آن بود که بحث و فعالیت سیاسی به محل اصلی استثمار انتقال یابد تا کارگران بتوانند بر جایگاه خود در تحول اجتماعی تاکید بیشتری داشته باشند. هم چنین مناسبات نویسی با جنبش سندیکائی بوجود آمد که مفهوم عمیقاً تازه‌ای از مناسبات میان فعالیت سیاسی و سندیکائی، میان سازمان سیاسی و سازمان سندیکائی بوجود آورد. نه جدائی و رقابت، نه بسی تفاوتی یا خصومت، نه تبدیل کردن سندیکا به نامه‌رسان حزب یا گنجاندن سازمان سندیکائی در سازمان حزبی، آن چنانکه در احزاب سوسیال دمکرات وجود داشت و در کشورهای آنکه هنوز در آنها سنت سوسیال دمکراسی مسلط است، وجود دارد. بلکه استقلال و همکاری در مبارزه طبقاتی براساس احترام به نقش و تجربه و تحلیل هر یک از آنها.

### فعالیت حرفه‌ای

این مسئله نیز از دیرباز در جنبش کارگری و حتی قبل از اندیشه‌های لنین، که معطوف به شرایط ویژه جنبش انقلابی در روسیه تزاری بود، مطرح بود. مسئله‌ای که با توسعه احزاب کارگری ظاهر شد. تجربه این احزاب نشان داد که تنها کافی نیست که یک سازمان سیاسی مستقل طبقه کارگر را بوجود آورد، بلکه باید امکان ترفیع و پیشرفت کادرهایی که ریشه در طبقه کارگر دارند را نیز در حزب بوجود آورد. درغیر اینصورت، تقسیم کاری که در جامعه وجود دارد، در حزب نیز باز تولید شده و مبارزین دارای خاستگاه کارگری از رهبری آن برکنار خواهند ماند.

اما این نیز مسئله‌ای خود بخودی نبوده و نیست و بنا بر این با موانعی روبرو است. موانعی که در پیوند با نابرابری‌هایی هستند که مناسبات استثمار سرمایه و سلطه ناشی از آن بوجود آورده است. موانعی که در پیوند با سرکوب کارفرماها و دولت قرار داشته و دارند. و بالاخره موانعی که ناشی از شرایط و وضع کارگران است. یعنی این واقعیت که کارگران نمی‌توانند تمام وقت خود را صرف سیاست کنند، مگر اینکه تلاش مالی ویژه‌ای از سوی سازمان‌ها و مبارزین کارگری بوجود آید. بدین ترتیب حق داشتن اعضای حرفه‌ای را برای سازمان انقلابی نفی کرده یا مورد تردید قرار دادن به معنای آنست که بپذیریم

تغییراتی در طول زمان بوجود آمده است، از جمله انتخاب رهبران با رای مخفی و اعلام عمومی ارقام رای گیری ها. در سال ۱۹۷۲ ما اعلام کردیم که حزب کمونیست "نه مدل جامعه و نه ضد جامعه است" و "پیشرو بودن را باید در عمل بدست آورد..."

## \* در گذشته، وظیفه حوزه اجرای سیاست حزب بود، اما امروز این وظیفه را اجرا و "تدوین" سیاست حزب می دانیم.

هم چنین باید برمناسبات ضروری میان حیات دموکراتیک حزب و هدف آن، یعنی ایجاد جامعه سوسیالیستی، اشاره کرد. ما بارها تاکید کرده ایم که وسعت و دشواری این وظیفه آن چنان است که انرژی و روحیه ابتکار و هوشمندی تک تک اعضای حزب را طلب می کند. دموکراسی درون حزبی "امتیازی" نیست که به اعضا واگذار می شود، بلکه شرط وجودی حیات حزب است. بدون آن نمی توان ارزش هایی که در روند پراتیک اجتماعی بوجود می آیند را کشف و جذب کرد، ارزش هایی که باید در اندیشه فردی و جمعی همه کمونیست ها بازتاب یابد. یک سلسله تصمیم گیری ها، در طول زمان در این جهت اتخاذ شده است که باید آنها را گسترش داد: سازماندهی تریبون های بحث در مطبوعات در آستانه کنگره ها، امکان کشیدن چنین تریبون هایی در صورت لزوم در دیگر موقعیت ها، انتشار صورت جلسه مباحثات اجلاس های رهبری ملی، امکان ملاقات میان اعضای حزب که در سازمان های مختلف آن فعالیت می کنند. ما صریحا گفته ایم که "اگر عمیقا معتقدیم که مسئله دموکراسی در مرکز حیات اقتصادی و اجتماعی قرار دارد، اگر آن را وسیله و هدف استراتژی خود می دانیم، پس باید آن را در مرکز حیات حزب هم قرار بدهیم." امروز تاکید باز هم بیشتر بر این مسئله که جنبش خلقی کلید هرگونه پیشروی است، بازم ما را بیشتر در این سمت فرا می خواند. اجرای سیاست کمونیستی، نه براساس سردادن این یا آن "شعار" ممکن است و نه تصمیماتی که از "بالا" اتخاذ گردیده یا نسخه های استاندارد و از پیش آماده. سیاست کمونیستی نمی تواند همه جا و در همه عرصه ها جان بگیرد و توسعه یابد، مگر آنکه توان ابتکار، مبارزه جویی و هوشمندی کمونیستها در تنوع تجربیات، حساسیت ها، امکانات آنها به تمامی بکار آفتد.

حوزه ها برای اینکه بتوانند نقش خود را ایفاء کنند باید تنوع و گوناگونی مردمی که با آنها سرو کار دارند را در نظر بگیرند، تنوعی که امروز بر اثر شرایط ناشی از تغییر الگوی جامعه، چندین بار بیشتر شده اند.

بدین طریق، محتوای سیاست کمونیستی فرا خوانی است برای نشان دادن خلاقیت و بکار انداختن ابتکاراتی که به نیازهای کارگران و زحمتکشان از یک موسسه و کارخانه گرفته تا ساکنین یک محل و همگان پاسخگو باشد. اما چگونه می توان به چنین هدفی دست یافت، اگر شرایطی فراهم نگردد که تعداد هرچه بیشتری از اعضا، حزب سیاست ما را امری متعلق به خود ندانند؟ در این مفهوم، نقش رهبری عبارتست از آنکه به اعضا کمک کند تا بتوانند بر سیاست حزب تسلط یابند؛ یعنی با ارائه اطلاعات، اخبار، بحث ها، گفتگو و شنیدن متقابل کوشش شود تا فعالینی متناسب با سطح مسائل مشخصی که مطرح است، پرورش یابند.

اینکه چنین سمتگیری به خودی خود پیش نخواهد رفت، امری روشن است. ضمن اینکه به دشواری های ناشی از نبودن مسائل از یکسو و بحران جامعه، که کمونیستها در خارج از آن نیستند، نیز برخورد می کنند. این سمتگیری متناسب با نیازها، مبارزه ای دشوار، در دورانی از تحولات تاریخی و چالش های بی سابقه است. بنابراین باید از اراده و قاطعیت لازم برای آنکه بتوان این اندیشه از حزب و اعضای آن را در زندگی جامعه وارد کرد، برخوردار بود.

## وحدت خلاق

دوران اندیشه ها و رفتارهایی که وحدت کمونیست ها را به یکسان اندیشی تعبیر می کرد و مناسبات میان آنها را با بکارگیری واژه هایی که از زبان نظامی به عاریت گرفته شده بود، بیان می نمود، مدت طولانی است که پایان یافته است. وحدت کمونیست ها، وحدتی زنده، براساس اشتراک در هدف و عمل، براساس بحث، بحث آگاهانه که ریشه آن در تجربیات هر کمونیست و تبادل اطلاعات است، نهفته است.

این مفهوم از وحدت، اجازه می دهد که گوناگونی ارزش انسانی همه اعضای آن که بر اثر انتخاب آگاهانه و شخصی آنها اتخاذ شده است را در نظر بگیریم. این مفهوم خصلت فردی، سیاسی و انسانی تعلق به حزب را ارزش می بخشد.

جدا نمود. در سالهای بعد، اجرای قواعد مرکزیت دموکراتیک موضوع بحث ها و اشتباهاتی گردید که ناشی از خصلت نوین آنها بود. ضمن اینکه تضادها و نزاع هایی که در درون حزب کمونیست اتحاد شوروی وجود داشت، با توجه به نقش آن در انترناسیونال کمونیست، به دیگر احزاب نیز انتقال می یافت.

هدف از مرکزیت دموکراتیک آن بود که به طبقه کارگر اجازه دهد که دیدگاه مستقل خود را بیان کند، بر مضمون طبقاتی مبارزات تکیه کرده، خواست آن به اتحاد و گردآوری مردم را تحقق بخشد و میان دفاع از منافع طبقه کارگر، از یکسو و منافع ملی از سوی دیگر، وحدت درونی هرچه مستحکم تری را بوجود آورد. بدین ترتیب، مرکزیت دموکراتیک نیز برای خود دارای تازخی است. نمی توان آن را بطور تجربیدی در نظر گرفت یا با اشکالی که در اتحاد شوروی در زمان استالین، یا پس از آن به خود گرفت، یکسان فرض کرد.

استالین و استالینیست ها به شکل روز به روز منفی تری، بر روی مفهوم حزب، نقش و سازمان آن تاثیر می گذاشتند؛ بنحوی که با مفهومی که لنین از سازمان حزبی داشت به کلی گسست بوجود آمد. با استالینیسم، مرکزیت آنقدر غلبه یافت که سرانجام با استبداد و سرکوب مترادف گردید. این مفاهیم البته روی همه احزاب کمونیست تاثیراتی داشت، اما باید یک مسئله را از همان ابتدا دقیقاً روشن کرد: برخی مفسرین شتابزده می خواهند این اندیشه که احزاب کمونیست "استالینی" بوده اند را به کمک و با تکیه بر تکرار مدام آنها بر اذهان، امری واضح و بدیهی وانمود کنند و در این راه به مقایسه های نادرست و متقلبانه متوسل می شوند.

تا آنجا که به حزب کمونیست فرانسه مربوط می شود، ما می پذیریم که در دورانی معتقد بودیم که تنها "رهبری" است که می تواند پاسخ های لازم را تدوین نماید. در دورانی، هر نوع اظهار نظر و اعتقاد شخصی بعنوان "ضعف سیاسی" تلقی می شد و این فکر از رهبری تا سازمان محلی و بخش ها ادامه می یافت. این انحراف تمرکز گرا با روش هایی نظیر جلوگیری از انتشار اخبار و سیاست "امور محرمانه" و گاه شایعه پراکنی همراه شد. ما می پذیریم که در دورانی از کیش شخصیت رهبران مبرا نبودیم. همه اینها به ظرفیت و توان اندیشه جمعی کمونیست ها و احساس مسئولیت و حساسیت آنها به مسائل نوینی که در جنبش جامعه مطرح می شد، لطمه زد.

اما مقایسه کردن اینها با آنچه که در حزب کمونیست اتحاد شوروی در دوران استالین روی داد، جز ادعائی خنده آور چیز دیگری نیست. استالینیسم تنها اقتدار جویی، مخفی کاری و کیش شخصیت نبود، بلکه پیش بردن همه اینها تا آخرین مرزهای خود بود. امری که سرانجام به ایجاد شک و سوء ظن در کمونیست ها نسبت به یکدیگر و سرکوب انجامید. اختلاط کامل میان حزب و دولت بوجود آمد، حزبی که انحصار قدرت را بنحوی تضمین شده در قانون اساسی در اختیار داشت و در نتیجه نقش اداره کننده امور تقلیل یافت. این وضع بتدریج ظرفیت مبارزه سیاسی، ابتکار نظری و خلاقیت فردی را عقیم نمود و برعکس کیش رئیس پروری را بوجود آورد که با خود انفعال و فساد را به همراه داشت. اما پذیرش تاثیر منفی مفهوم استالینی حزب یک مسئله است، ایجاد اختلاط و یکسان وانمود کردن شرایطی که به این انحراف منجر شد، با شرایط فعالیت احزاب کمونیست، اعم از قانونی یا غیر قانونی در کشورهای سرمایه داری، مسئله ای دیگر است.

نفس وجود احزاب کمونیست، در کشورهای سرمایه داری با آن چنان روانی روبرو بود، که در همه دوران ها مستلزم فعالیت داوطلبانه اعضا و پیوندهای آن با مردم بود. این فعالیت نه تنها هیچ نفع و سود شخصی به همراه نداشت، بلکه غالباً خطر سرکوب و تبعیض های جدی را در خود داشت. خیل مبارزانی که از پیشرفت های حرفه ای محروم شده، یا از کار ممنوع یا اخراج می شدند، تنها نمونه کوچکی از این محرومیت ها بوده و هستند. برای هماهنگی با "مدرنیسم" این روش ها روز به روز "مدرن تر" می شوند.

اگر کسی بخواهد فیلمی را تنها براساس یک تصویر از آن، آن هم تصویری تحریف شده، نقد کند، در مورد او چه باید گفت؟ و این همان کاری است که مخالفان ما انجام می دهند. آنها یکبار برای همیشه قضاوت خود را کرده اند و تحت هیچ شرایطی نیز نمی خواهند آن را تغییر دهند.

## تحولات اساسی

بدین ترتیب باید تغییرات و نوسازی هایی که در خود مفهوم حزب و سازمان آن در میان کمونیست ها بوجود آمده است را نیز مورد توجه قرار داد. تغییراتی که هدف از آنها تنها یک چیز است: ایجاد شرایطی که به اعضا حزب اجازه دهد تا سیاست آن را بنحوی خلاق پایه ریزی کنند. به همین دلیل است که در گذشته، ما وظیفه "حوزه" را اجرای سیاست حزب تلقی می کردیم، در حالیکه امروز این وظیفه را اجرا و "تدوین" سیاست حزب می دانیم.

برخلاف مخفی بازی، این مفهوم معرف راه دمکراتیک برای داشتن اطلاعات و آگاهی به منظور تصمیم گیری آزادانه است.

و بالاخره، مسئله اراده مشخص به آنکه به کمونیست ها اجازه داده شود تا در چارچوب تجربه خود، بطور کامل آفریننده و فعال سیاست کمونیستی باشند. دمکراسی کمونیستی در مفهومی که گفته شد، یکی از دستاوردهای است که باید آن را در زندگی روز مره تقویت کرد و بهبود بخشید. این نیازمند تلاش است، تلاشی که هر کمونیست ضامن آن و اساسنامه چارچوب حقوقی آن است.

امروز، برای آن نیروی که در برابر سیاست تطبیق سرمایه داری ایستاده است، پرسش آن نیست که "پشاهنگ باشد یا نه؟" بلکه پرسش آن است که "چگونه پشاهنگی باشد؟" و اگر واژه "پشاهنگ" امروز با تجربیات تلخ دوران ما، به ادعائی گزاف و اثبات نشده تبدیل شده است، پس پرسش را باید به شکل دیگری طرح کرد: «کدام مفهوم از حزب انقلابی و زندگی درونی آن، که با شرایط، نیازها و دشواری های دوران ما انطباق داشته باشد؟»

پذیرش اینکه جنبش مردمی آفریننده تحول انقلابی است، نافی ضرورت وجود چنین حزبی نیست، بلکه تأیید کننده این ضرورت است. مگر آنکه فکر کنیم که جنبش مردمی می تواند بطور خود بخودی بر فشار عظیمی که مترجه آن است، غلبه کند. چشم انداز سوسیالیسم و کمونیسم و راهی که ما برای رسیدن به آن پیشنهاد می کنیم، یک مسئله است، مواعی که بر سر این راه قرار دارد، مسئله ای دیگر.

تحول اجتماعی جز در مبارزه طبقات و بوسیله آن نمی تواند پیشروی داشته باشد. واژه های دوران معاصر مبارزه طبقات نه فقط ضرورت حزب انقلابی را نفی نکرده است، بلکه این ضرورت را بیش از پیش مورد تأکید قرار می دهد. حزب انقلابی در این شرایط بعد نویی به خود می گیرد. یعنی اینکه با اندیشه خود، ابتکارات خود، فعالیت خود به گسترش جنبش مردم یاری رساند، از تبلورات مشخص آن پشتیبانی کند، در مسیر مبارزه با شنیدن و گفتگو کردن، عمیق ترین مسائل بنیادین مبارزه طبقات را بیرون کشیده و مطرح نماید. همه اینها نشان می دهد که مسئله نفوذ و نیروی حزب انقلابی به مسئله تعیین کننده و در مرکز همه روپاروئی ها تبدیل شده است. نه بخاطر اینکه این حزب مدعی است که می خواهد جانشین جنبش مردم باشد، یا به تنهایی خواست مقاومت و تحول را تجسم بخشد، بلکه از اینرو که حزب انقلابی یک قطب اصلی و اساسی مقاومت مردم، یک نیروی تعیین کننده در خدمت تحولات است. مسئله نفوذ این حزب نه مسئله ای تشریفاتی است و نه پر بها دادن به نقش آن. این مسئله است که مستقیماً با سرنوشت جنبش مردم پیوند دارد.

واقعیت ها موجودند و می توان آنها را دید. هیچ پیشرفت ترقی خواهانه، هیچ دستاورد اجتماعی یا دمکراتیک نبوده است که کمونیست ها در آن مشارکت نداشته باشند و غالباً به ابتکار آنها صورت نگرفته باشد. هیچ سیاست عقب گرد اجتماعی و غیر دمکراتیک نبوده است که با مخالفت و مقاومت جدی آنها روبرو نشده باشد. امروز هم چنین است. کمونیست ها درست بدلیل آنکه بتوانند این نقش اساسی خود را به تمامی اجرا نمایند، در استراتژی خود تغییراتی عمیق را بوجود آورده اند. زیرا که واقعیت آن است که ظرفیت ابتکار یک حزب انقلابی، به ظرفیت آن در تعیین عمده ترین و دقیق ترین مسائل دورانی بستگی دارد که در آن به فعالیت می پردازد.

در این مفهوم، هویت حزب انقلابی، هویتی منجمد نیست، بلکه نوسازی هائی را باید در آن به عمل آورد که بدون آن، تضعیف خواهد گردید. در عین حال، باید در برابر پرسش ها و پیشنهادات همه کسانی که حاضر نیستند سرمایه داری را به عنوان "پایان تاریخ" بپذیرند، روی گشاده داشت. حیات حزب کمونیست، استراتژی، شیوه سازمانی، فعالیت مبارزان آن، که در خارج از زمان و مکان، بلکه در تضادها، امکان ها، دشواری ها و مسائل دنیای واقعی نقش بسته است.

ما در حزب کمونیست چنان وارد نمی شویم که گویی به مذهبیه داخلی شده ایم. در اینجا نه "قسم اطاعت" مطرح است و نه "آیه های آسمانی". کسی هم با هدف دنباله روی، به کمونیست ها نمی پیوندد. مناسباتی که میان کمونیست ها وجود دارد و مشخصه روابط آنها با دیگران است، دقیقاً از این واقعیت نشات می گیرد که کمونیست بودن هیچ امتیازی را بوجود نمی آورد، بلکه بیشتر باید آماده تبعیض و محرومیت بود. کمونیست ها، زنان و مردانی هستند که می کوشند زندگی حرفه ای، زندگی خانوادگی و مبارزه را با یکدیگر پیوند بزنند، زیرا آنها به ضرورت ایفای نقش خود در مبارزه علیه بی عدالتی جامعه آگاهی یافته اند و بر اثر تجربه شخصی خود یقین پیدا کرده اند که شرکت در مبارزه انقلابی، برخلاف آنچه که بورژوازی همواره وانمود می کند، امری غیر انسانی نیست، بلکه برعکس، منبع پرورش روحی و شخصی و همبستگی های عمیق است.

## \* دمکراسی درون حزبی "امتیازی" نیست که به اعضا واگذار می شود، بلکه شرط وجودی حیات حزب است.

تعلق به حزب کمونیست، نه فقط به معنای جدا شدن از جامعه یا ادعای تحمیل کردن قوانین خود به آن نیست، بلکه برعکس، به معنی شرکت کامل در زندگی اجتماعی در همه ابعاد آن است. روحیه گروه بازی، به کلی با هدف و مشی کمونیست ها بیگانه است.

پیوستن به حزب یک تصمیم شخصی با انگیزه های فردی متفاوت ناشی از خاستگاه های خانوادگی، اجتماعی، محلی، شرایط تربیت و آموزش، فعالیت حرفه ای، خصلت های زیستنامه ای و مشخصه های روحی افراد است. استعفا و کناره گیری نیز برای آن کسی که این مسئله برای او مطرح نمی شود، امروز فاجعه تلقی نمی شود. زمان آنکه، جدائی از حزب، مترادف با "آخراج" بود، بکلی سپری شده است.

## بحث واقعی

ما خواهان بحث واقعی هستیم. نه بحث آکادمیک یا رسمی که هدف آن پوشاندن یک سیستم اجباری و اتوریتر باشد، نه دعوای میان روسا. "بحث" بر سر یک شیوه کار کرد روزمره است، که هدف آن یافتن بهترین راه حل ها، بهترین ابتکارها است. مسئله آن است که با هم در گفتگو، به تشخیص وضع و تعیین گزینش ها و ابتکارها دست یابیم. گفتگویی که در صورت لزوم، اکثریت "سرانجام آن را تعیین خواهد کرد. این مفهوم از وحدت هیچ ارتباطی با نظم سلسله مراتبی که کارفرماها می خواهند در کارخانجات و موسسات برقرار کنند، یا یکسان آندیشی که محافل حاکم می کوشند بر جامعه تحمیل کنند، ندارد. فروتنی کاذب یا روحیه رئیس گرانی با آن به کلی بیگانه هستند. ما گوناگونی نظرها را می پذیریم. نه به خاطر آنکه خرسندی کسی را بدست آوریم، بلکه بدین خاطر که این یک واقعیت است. همواره در دوران هائی که مسائل و موضوع مبارزه تحول می یابند، اختلاف ها بر سر سستگیری های سیاسی بوجود می آیند. و ما امروز در یک دوران دگرگونی های عظیم زندگی می کنیم. در این شرایط تصور اینکه وجود اختلاف نظر امری فوق العاده یا غیر قابل درک است، به معنی افتادن در تصویر یکسان ساز از حزب یا مفهوم فوق انسانی از کمونیست هاست. مفاهیمی که غیر واقعی است و به گذشته تعلق دارد. مسئله نویی که امروز در برابر ما مطرح است نه نفس وجود تنوع و اختلاف، بلکه چگونگی برخورد با آنهاست. برخوردی که باید بر روی مسئولیت جمعی و فردی قرار داشته باشد. پذیرش گفتگو، گفتگوی جدی و آشکار که در آن همگان بکوشند اختلاف ها را بیشتر نکنند، و یا "بحث برای بحث" را به جای گفتگو بر سر عمق مسائل نشانند. باید همه شرایط برای چنین امری را فراهم ساخت. باید آشکارا هرگونه سیاست آخراج یا انزوی افراد بخاطر داشتن دیدگاه های متفاوت را برای همیشه محکوم، متوقف و ممنوع ساخت، تا بتوان از همه نیروی انسان ها استفاده کرد.

خواست روشنی و "وضوح"، به معنی "درگیری"، بخاطر "درگیری"، یا ایجاد "اختلاف" نیست، و کمتر از آن، ایجاد "تردید" و "سوء ظن" یا "برجسب زدن" و "چپ" و "راست" ساختن در درون حزب نیست. مسئله این نیز نیست که هرکسی بخواید بحث را منجمد کرده و فقط خویشتر را در آینه بنگرد و از سر موضع خود تکان نخورد. آیا تجربه نشان نداده است که در بسیاری موارد، بحث و گفتگو امکان داده است که بسیاری در دیدگاه های خود تغییراتی بوجود آورند. مسئله نوین، علنی و شفافیت بحث هاست. هدف از بحث نه دور زدن مسائل، پیچیده ساختن یا مخلود کردن آنها، بلکه روشن ساختن مسائل است.